

نامه های سرگرد وکیلی



به کوشش
باقر مؤمنی

1386

یادداشتی به عنوان مقدمه

سرگرد جعفر وکیلی پس از لو رفتن سازمان افسری حزب توده ایران در مرداد ماه 1333 بگناه عضویت در این سازمان در تاریخ 3 شهریور همین سال بازداشت و پس از یک ماه و نیم شکنجه تیرباران شد. او در زندان نامه هائی به همسرش، خانم توران میرهادی، نوشت که پنهانی به دست او رسید. این نامه ها بفاصله کمی پس از انقلاب بهمن 1357 انتشار یافت. خانم میرهادی در مقدمه ای که بر این مجموعه نوشته بود یادآوری کرده بود که «از این 5 نامه خصوصی ترین قسمت ها حذف شده است». این یادآوری در عین حال که نشان میداد قسمتی از متن نامه ها از طرف خانم میرهادی حذف شده اما دقیق نبود. زیرا خود ایشان در مقدمه چاپ دوم علاوه بر «حذف خصوصی ترین قسمت ها» دو عبارت «نکته هایی از زندگی ما»، یعنی زندگی خصوصی زن و شوهر، و «از زندگی کسانی که در قید حیات نیستند» نیز اضافه شده بود. باید توجه داشت که همانطور که خود خانم میرهادی یادآور شده اند، ایشان این نکته را در پاسخ دوستانی که در مورد نکات حذف شده سوال کرده بودند، نوشته اند.

یکی از «دوستان» که پس از انتشار این مجموعه هم سوال و هم به حذف نکاتی از این نامه اعتراض کرد، من بودم زیرا اطلاع داشتم که جز چند سطر درباره یکی دو خاطره عاشقانه بقیه نکات حذف شده شامل اطلاعات و داوری ها و نتیجه گیری های سرگرد وکیلی درباره نحوه لو رفتن شبکه افسری و موقعیت و رفتار همراهان و هم زنجیرانش بوده است. خانم میرهادی در جواب سوال من گفت که چون افراد نامبرده در این نامه ها نمی توانند در این باره توضیح دهند و در برابر داوری های منفی از خود دفاع کنند انتشار آن مطالب درست نبود. اما من نظرم این بود که ما حق نداریم از جانب خود در یادگارهایی از این قبیل دست ببریم حتی اگر مطمئن باشیم که اطلاعات و اظهار نظرهای مندرج در آنها ناقص یا تحریف شده و غلط است و تحت تأثیر وضع روحی نامناسب شرایط زندان و شکنجه و انتظار اعدام نویسنده نوشته شده است.

خانم میرهادی قانع شد ولی از من خواست نامه ای در همین زمینه خطاب به او بنویسم تا با استفاده به آن عین نامه ها را، بدون هیچ دستکاری چاپ کند. با اینهمه چند روز پس از وصول نامه من پسر ایشان، پیروز، به دیدن من آمد و اظهار داشت که او و مادرش ترجیح میدهند کتاب به همان شکل سابق چاپ شود. چنین هم شد و کتاب عیناً با همان متن، منتها با یک مقدمه تازه، انتشار یافت.

بعدها، چندماه مانده به چهلمین سالگرد تیرباران سرگرد وکیلی و همراهانش، باز هم برای تجدید چاپ کامل نامه ها، یادداشتی برای خانم میرهادی نوشتم ولی شاید در اثر عدم دریافت یادداشت من، از جانب ایشان پاسخی نرسید.

اینک بیش از 50 سال از آن تاریخ مجموعه کامل آن نامه ها تقدیم خواننده می شود، با این تذکر اظهار نظرها و داوری هائی که در مورد افراد در این نامه ها آمده میتواند کاملاً نادرست باشد زیرا امکانات نویسنده نامه ها برای کسب اطلاعات درست بسیار اندک بوده و داوریهای او نیز در شرایط

روانی خاصی صورت گرفته که بدون شک این شرایط در داوری های او تأثیر اساسی داشته است.

در حقیقت این کار پژوهندگان تاریخ معاصر است که مشکلات و خطاهای یاد شده در این نامه ها را - البته اگر خطائی وجود دارد - با استناد به اسناد معتبر، رفع و تصحیح کنند.

باقر مومنی، آذر 1384

پی نوشت: عباراتی که در این چاپ به متن دو چاپ پیشین افزوده شده اند با رنگ آبی تنظیم شده اند.

در این چاپ اینترنتی اشتباهات پانوشت ها که در چاپ کلن رخ داده بود رفع شدند.



سرگرد وکیلی در دادگاه

مقدمه چاپ اول

پس از گذشت بیست و پنج سال، اینک می توانم این نامه ها را که اولینشان از زیر نگاه تیز و مظنون گروهان ساقی، کشف نشده، رد شد و آخرینشان در لابلای درز پیراهن او، دو روز قبل از اعدام، به دستم رسید به چاپ برسانم.

در طول این 25 سال و بخصوص در سالهای اخیر، هر بار که جوانان غیور و از جان گذشته ما، همانند او و همزمانش، به چوبه های تیر بسته میشدند یا در درگیریهای شهری و کوهستانی، در خون خود می غلطیدند، سوز و گدازی تازه در درون شعله بر می کشید و یاد این نامه ها جان می گرفت و وظیفه ای را که در قبال آنها داشتم پتک وار گوشزد می کرد. این نامه ها نمی توانست بی نام و نشان چاپ شود. این نامه ها محکوم کننده، ضعیفها، سهل انگاری ها، خیانتها، عدم احساس مسئولیت ها در نیرومندی حزب سالهای پیش از کودتای 28 مرداد هستند. حزبی که هنوز در دادگاه ملت ایران و طبقات زحمتکش آن باید علل شکستهای خود را برابر همه شهیدانی که با افتخار جان بر سر عقیده و آرمان خود گذاشتند و با نام حزب به پیشواز جوخه های آتش رفتند.

این نامه ها همچنین، ابعاد مسئولیت رابرای همه رزمندگان کنونی راه آزادی و استقلال ایران یادآور می شود، راهی است که سستی، دروغ و فریب، بی دانشی، غرض ورزی، سوء استفاده از اطمینان و اعتماد افراد و مردم، نداشتن شناخت عمیق و مطالعه همه جانبه، از اطمینان و اعتماد افراد و مردم، نداشتن شناخت عمیق و مطالعه همه جانبه، پیروی کورکورانه، دنبال کردن مناقع شخصی و قدرت خواهی و بالاخره سیاست بازی در آن نتایج اسارت بار و شومی برای تمامی یک ملت بیار می آورد.

از تاریخ چهارم تا هفدهم آبان، از اولین ملاقات تا تیر باران 5 نامه به دست من رسید. نامه ها که با مداد روی کاغذ نازک سیگار نوشته شده بود حاوی چگونگی دستگیری، بازجویی و شکنجه، دادگاهها و چگونگی دفاع افسران سازمان نظامی بود. در این نامه ها، مثل همیشه، او صمیمانه و با شجاعت تام در جستجوی علل از دست رفتن سازمان نظامی و به پیراهه کشیده شدن حزب بود. و بالاخره او عشق و زندگی ما را مطرح و توصیه هایی برای آینده کرده بود.

از این 5 نامه فقط خصوصیتترین قسمتها حذف شده است.

مردم سرزمین ما، در همه ادوار تاریخ خود، برای آزادی و استقلال، برای رهائی از ظلم و جور و استبداد و استعمار و استثمار شهید بسیار داده اند و خواهند داد. مهم است که هر قطره خون این قهرمانان از جان گذشته چراغ راه رشد و تکامل مبارزات سازمان یافته و قاطع خلقهای ایران باشد. این است پیامهای یکی از شهیدان.

[توران میرهادی] همسر جعفر وکیلی

مقدمه چاپ دوم

در پی چاپ و توزیع «نامه ها از زندان»، نامه مردم، در شماره 241، مورخ اول خرداد 1359، مسائلی را عنوان و مطرح نموده است که ذکر نکات دیگری درباره این نامه ها را ایجاب میکنند.

قبل از بیان توضیح، قسمتی از پاسخ نامه مردم ذیلا نقل می گردد:

« آخرین نامه رفیق شهید جعفر وکیلی، چنانکه خواننده در زیر می بیند، خطاب به «حسین عزیز» است و حال آنکه ناشر کوشیده است «مجموع نامه ها» را علیه «مجموع» رهبری حزب و البته علیه رهبری کنونی آن جلوه دهد بی آنکه، از بخت بد، گمان برده باشد که این «حسین عزیز»، رفیق نورالدین کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی حزب توده ایران است!»
اینک توضیح:

1 - نامه به کمیته مرکزی را، در حوالی تاریخ 17 آبان 1333، تاریخ اعدام گروه سوم افسران، که سرگرد جعفر وکیلی نیز در میان آنها بود شخصاً به حسین، فرد مورد خطاب، یعنی نورالدین کیانوری تحویل دادم و می دانستم به که می دهم. بنابراین، بر خلاف ادعای روزنامه مردم، ناشر نامه ها می دانسته که نامه وصایای افسران خطاب به کمیته مرکزی به چه شخصی نوشته شده است. باعث تاسف است که تنها پس از انتشار «نامه ها از زندان» تمامی وصایای افسران در مطبوعات حزبی چاپ می شود. در «یادنامه شهیدان»، که قبلاً توسط حزب توده ایران بچاپ رسیده بود، از همین نامه به کمیته مرکزی، تنها دو جمله آورده شده و محتوای اصلی نامه منعکس نگردیده است.

2 - نامه به کمیته مرکزی در واقع نتیجه منطقی نامه های اول تا پنجم است که در آنها نقاط ضعف، خیانت ها، شیوه های ناصحیح، غرض ورزی ها و عدم احساس مسئولیت مطرح می شود و بصورت توصیه هائی هشدار های لازم را، در همان زمان، به حزب می دهد تا از متلاشی شدن آن جلوگیری شود. بنابراین نامه های اول تا پنجم نه تنها تناقضی با نامه به کمیته مرکزی ندارد بلکه آن را مستند می سازد.

3 - با احترام عمیقی که برای شش نفر افسران باقیمانده سازمان نظامی، که در اثر قیام مردم، بعد از 25 سال از زندان شاه جلاد آزاد شدند، قائل هستم نامه ها را قبل از انتشار در اختیارشان قرار دادم و آنها از انتشار این نامه ها اطلاع داشتند. سؤال من از آنها اکنون این است: طریقه صحیح برخورد با حقایق نهضت چنین است؟ بهتان، شک کردن، نامه ها را نشانه ضعف دانستن و ...

4 - پیشرفت هر نهضتی، بستگی به میزان صداقت آن با افراد و اعضای خودش، با مردم سرزمینش و با نیروهای پیش برنده تاریخ دارد. توسل به دروغ مهر باطل به نهضت ها و سازمان ها می زند. برای درک عمیق این اصل خون بسیاری بر زمین پهناور ایران ریخته و می ریزد. چرا دانسته و عمداً دروغ گفته می شود؟ دوستانی نیز سؤال کردند که منظور از حذف مطالب خصوصی چه بوده است؟ در این جا باید متذکر گردم که این مطالب فقط نکته هائی بود از زندگی ما و کسانی که در قید حیات نیستند.

[توران میرهادی] همسر سرگرد جعفر وکیلی
خرداد 1359

نامه اول

صبح 33/8/4

خواهر عزیزم اینک شرح جریان ما عباسی¹ نام از یکی از فعالین ما دستگیر می شود. او از همه چیز با خبر است. چند روز زیر شکنجه مقاومت می کند. بالاخره اعضا، هئیت دبیران و مسئولین شاخه خود را لو می دهد. در زیر شکنجه از 6 نفر اعضا هئیت دبیران (نفر ششم روزبه دستگیر نشده) فقط محقق زاده² و من مقاومت می کنیم و انکار می نمائیم. مبشری رمز دفتر تشکیلات را که برای آنها غیر قابل کشف است کشف می کند، در نتیجه سازمان لو می رود. مبشری از همان بدو دستگیری ضعف نشان می دهد و خودکشی مینماید (رگ خودش را می زند) ولی او را نجات میدهند. مرا با شلاق سیمی چند بار طوری میزنند که ده روز بستری می شوم. در زیر ضربات حتی یک آخ هم نمی گویم. ولی بعد قلبم میگیرد، اعصابم متشنج میشود، و یک حالت مسمومیت در بدنم تولید می شود. مرا به بهداری می برند ولی باز میریزند و مرا از آنجا به زندان منتقل مینمایند. خلاصه اخبار را بفرست.

می بوسمت

صبح 33/8/4

باز جوئی آغاز می شود. آزموده، سرتیپ کیهانخدیو و چند افسر دیگر هئیت بازپرسان را تشکیل میدهند. مبشری نفر اول است. او در بازجویی نیز ضعف نشان می دهد، همه چیز را از سیر تا پیاز میگوید و اعتراف میکند که حزب بنفع شوروی جاسوسی میکرده است. اسامی حقیقی اعضا ستاد و غیره، همه را می گوید.

من و محقق زاده در بازجویی ابتدا منکر عضویت می شویم ولی بعد خط مبشری را به ما نشان می دهند و بعد او را مواجهه میدهند. می بینیم انکار ثمره ای ندارد. تصمیم میگیریم که اعتراف کنیم و از تولید مسئولیت برای افرادی که اسمی از آنها برده نشده است خودداری کنم و از تحریف جریان ها جلوگیری به عمل آورم.

من در این هنگام خود را بطور جدی برای مرگ حاضر کرده ام و کمترین امیدی ندارم. در جریان بازجوئی گاهی دچار چپ روی هم شده ام. بازجوئی با فحش و کتک همراه است. روزی نشد که برای بازجوئی بروم و سرو صورت خونی بر نگردم. شاید هیچکس باندازه من در جریان بازجوئی فحش و کتک نخورده باشد. همه اینها مانع ایستادگی من نمی شود. آخرین مطلبی که از من سؤال می شود راجع به سازمان درجه داران حزبی است که مجزا از سازمان ما بودند و من با مسئول آنها ارتباط داشتم. مدارک کافی در این زمینه بدست آنها افتاده است. آزموده میخواهد که مسئولین آنها را لو بدهم و بی اندازه آن روز مرا میزنند. در پایان مرا تهدید می کند که در صورت نگفتن مرا به شکنجه گاه بفرستد. من خونسرد و ساکت میمانم. آزموده چند بار به من می گوید که تنها راه نجات اظهار

¹ ابوالحسن عباسی سروان اخراجی، عضو هئیت اجرائیه سازمان نظامی بود.

² سروان هوئی و عضو هئیت اجرائیه، که جزو آخرین گروه اعدام گردید.

حقایق و ندامت است و می‌پرسد بعنوان آخرین دفاع اگر مطلبی داری بنویس. جواب میدهم مطلبی ندارم. آزموده آتش میگیرد. فردا مرا به شکنجه گاه میبرند و من تنها فردی هستم که پیش و پس از بازجوئی به اینجا می آیم ولی در شکنجه گاه مطلقاً اضافه بر آنچه در بازجوئی گفته ام نمی گویم. سایر اعضاء را نیز در صورت انکار شکنجه میدهند. شلاق و دستبند قپانی میزنند، خایه هایشان را میکشند، ناخن هایشان را از ته بیرون میآورند. قوی ترین افراد مدتی مقاومت میکند، بعد تسلیم میشود.

مبشری نامه ای نوشته بود که من با این شرط دفتر رمز را کشف کردم که کسی را اعدام نکنند و بختیار و مبصر از طرف شاه این قول را به من داده اند. مبشری و سیامک در جریان بازجوئی اظهار ندامت میکنند و در دادگاه ها همه اظهار انزجار مینمایند و بعضی ها حزب را به لجن میکشند. در دادگاه اولی من رشتهء سخن را به وکیل تسخیری خودم میسپارم و خودم چند کلمه بیشتر حرف نمیزنم ولی خود را به رژیم مشروطه وفادار نشان میدهم. عباسی لو دهندهء ما را در دادگاه حاضر نمیکنند. میخواهند او را همینطور آزاد کنند. مسئول این پیش آمد در درجهء اول ک. م. م. [کمیتهء مرکزی] و در درجهء دوم هیئت سه نفری سازمان³ در درجهء سوم دیگر هیئت دبیران⁴ و در درجهء چهارم مسئولین دیگر و افراد کمیتهء مرکزی از این نظر مقصر است که از دستگیری عباسی اطلاع داشت و نخواست ما را هشیار کند. دیگر اینکه در یک سال اخیر مرتب ما را از یک اشتباه به اشتباه دیگر انداخت که نتیجه اش تولید مسئولیت برای دستگیر شدگان است. آنها بنظر من شایستگی رهبری جریان را ندارند و انتقاد پذیر نیستند. این خلاصهء جریانات بود.

در تمام این مدت من روحیهء خود را خوب حفظ کردم جز یک روز و یک شب که خبری به من رسیده بود که فکر میکردم خطری برای دو نفری که بیش از همه در زندگی به آنها علاقمندم موجود است.

جریان را اگر عمری ماند خواهم گفت. تا روشن شدن وضع ما این مطالب بازگو نشود.

بعد از ظهر 33/8/4 (سه شنبه)

³ هیئت سه نفری سازمان افسری: سرهنگ سیامک، سرهنگ 2 مبشری، و خسرو روزبه؛ هر سه اعدام شدند.

⁴ سه نفر دیگر هیئت دبیران: سرگرد وکیلی، سروان محقق زاده، و ستوان یکم مختاری؛ همگی اعدام شدند.

یکی از رفقا بنام یونسی که خانم پوریا را نیز دیده است اظهار میکند که مبشری در روز ملاقات به خانمش گفته است. که روزبه مأمور رکن 2 است. روزبه با عباسی رفاقت خیلی زیاد داشت و تا به حال سه بار از حزب استعفا کرده است. لذا این مسئله، گر چه به نظر من غریب می‌رسد، باید فوق العاده با اهمیت تلقی شود زیرا اومسئول اطلاعات حزب است و همه مسئولین درجه 1 را می‌شناسد و میتواند به تنهایی حزب را متلاشی کند. موضوع استعفای او را به کسی اظهار نکن. اکرم با خانم مبشری آشناست، میتواند از او استفسار کرد. این موضوع را در اسرع وقت به اکرم و شوهر او اطلاع بده.

این احتمال که در میان مسئولین درجه 1 حزبی فردی با رکن 2 ارتباط داشته باشد منتفی نیست زیرا پس از 28 مرداد در حساس ترین مواقع وقتی تصمیمی گرفته میشد می فهمیدیم که قبلاً دستگاه از آن مطلع شده است. در صورتیکه موضوع بین چند نفر بیشتر مطرح نشده بود.

مقداری از کتابهای آورده شده از فرانسه پیش سروان یاوری است که متواری است. اگر دسترسی به او هست، به نشانی این که به حمید⁵ گفته بود که کتابها را از من بگیرد زیرا موش میخورد، از او بخواه. میتوانی اسم چندکتاب را برای تکمیل نشانی ببری.

در فکر این نباش که تا پایان عمر بدون شوهر بمانی، زیرا قلب پاک و پرمحبت تو احتیاج به محبت دارد. فکر میکنم تا زمانی که وضع ک. م. روشن نشده است، و آنها روش درستی در مقابل انتقادات نشان نداده اند، و عملاً ثابت نکرده باشند که میتوانند به نحو قابل اطمینانی در این شرایط نهضت را به جلو ببرند لازم باشد، در اینکه آیا همچنان دست بسته و کورکورانه به فعالیت ادامه دهی تجدید نظر کنی. این موضوع نه از نظر شخص تو بلکه از نظر کسانی که مسئولیت آنها را به عهده داری قابل اهمیت فراوان است. باید مسئولیت را در رگ و پوست خود حس کنی و آنها سر سری تلقی نکنی. فقط پس از مرگ من و به خاطر آوردن تمام خاطرات فراموش نشدنی که با هم داشتیم، که یقین دارم تا پایان عمر برای تو سوز و گداز خواهد گذاشت، و به خاطر آوردن اینکه چه استعدادهایی از بین رفتند و چه خانواده هائی پریشان شدند، میتوانی حس کنی که لاقیدی در درک مسئولیت و رهبری صحیح کسانی که با کمال بی آلاشی سرنوشت خود را به دست رهبران سپرده اند چه مفهومی دارد. کتابها و عکس هائی که در خانه است در اختیار بگیر و هر کدام مورد پسندت ببرد. مقداری کتاب پیش محسن خان داریم.

مادر را دلداری بده. منزل ما حتی پس از شوهر کردن رفت و آمد کن. در صورت فوت پدرم از متلاشی شدن خانواده ما جلوگیری کن. پیروز را خوب نگهداری نما. پاپا و مامان را صمیمانه ببوس. تو فرشته ای بودی که من قدر تو را آنطور که بایست ندانستم. عشق و علاقه من نسبت به تو خیلی بیش از آن بود و هست که تظاهر داشت. تو احساسات وصف ناکردنی در من به وجود آورده بودی. من تو را بیش از همه و هر کس دوست

⁵ نام مستعار سروان یوسف حمزه لو، از افسران فراری سازمان نظامی.

داشتم و خوشوقتم که پیش از تو میمیرم. بدان که تا آخرین لحظه، عمرم به حزب وفادار ماندم. در تمام مدت زندان حتی یک بار هم اظهار انزجار و نفرت نکردم. دفاعیات من در دادگاه تجدید نظر محکم، کوبنده و به هیجان آورنده بود. رفقا به من میگفتند شاید کمتر دکتر حقوقی میتوانست اینقدر خوب از خود و از ما دفاع کند. آزموده مرا به هیئت بازپرسان بعنوان اژدها و به دادگاه سخنگوی سازمان معرفی کرد. در بازجوئی نوشتیم که شاه را خائن میدانم، و غیره. آزموده دهانش باز مانده بود برای اینکه من اولین نفری بودم که بقول او گستاخی نشان میدادم. من با عشق پاک تو میمیرم. مرا به خاطر لحظاتی که تو را اذیت کرده ام ببخش.

میبوسمت

33/8/7

حکم اعدام ما در دادگاه تجدید نظر ابرام و تأیید شد. به هیچکس تخفیف ندادند. ما طبق قانون 10 روز مهلت داریم که فرجام بدهیم. تقاضای فرجام را شاه باید بپذیرد. در دفعه گذشته چون بلافاصله فرجام داده بودند، بلافاصله مورد مخالفت قرار گرفت و آنها را اعدام کردند. از این رو، ما این بار در آخرین روز مهلت فرجام خواهیم داد، ولی احتمال دارد قبل از خاتمه، موعد ما را اعدام کنند.⁶ شما باید در درجه اول هم امروز تلاش کنید که تخفیفی از شاه گرفته شود زیرا من یقین دارم که با تقاضای فرجام ما موافقت نخواهد شد. در درجه دوم در روزهای بعد در همین زمینه فعالیت کنید. اقدام خوبست دسته جمعی باشد و هر چه بیشتر ممکن است خانواده افسران در آن شرکت کنند. روحیه ما خوبست. رویت را صمیمانه میبوسم.

33/8/7 (جمعه)

⁶ سرگرد جعفر وکیلی درست ده روز پس از ابرام حکم اعدام در دادگاه تجدید نظر، یعنی در آخرین روز مهلت فرجام خواهی، همراه با چهار افسر توده ای دیگر، در گروه سوم افسران تیرباران شده، در 17 آبان 1333 تیرباران می شود..

توران محبوبم،
میخواهم چند کلمه از عشق آتشین خودمان صحبت بدارم، عشقی که بر پایه وحدت مرام، علاقه و محبت بیحد، گذشت واقعی و متقابل و احترام متقابل به شخصیت هم بنا شده بود، در زندگی ما هیچ چیز یک طرفه نبود زیرا محبت، گذشت و اعتماد یکطرفه نمیتوانست باعث قوام و تحکیم عشق کم نظیر ما بشود. خاطرات فراموش نشدنی زیرا منعکس کننده عشق واقعی و بی آرایش ماست. عشقی که میتواند مدل برای زندگی دیگران واقع شود. (جنگل های پاریس، کنار رود سن، دره شاه آباد، دره [موزه] لوور، مسافرت پهلوی و تبریز، در دره درکه تو روی سنگی نشسته ای و من جلوی تو زانو زده ام و میخوانم:
O, Chère T. je t'adore !

با فریدون به گردش میرویم. تو میخوانی و او آکوردئون میزند. با شیرین به وین میرویم، توشغل (یک کلمه ناخوانا) را پیدا کرده ای. پیروز عزیز ما به دنیا میآید و من غرق شادی با گلدان گل به دیدن تو میآیم. سالروز تولد تو میرسد، در کنار تپه امانیه تو مرا غرق بوسه میکنی و من احساسات بی شائبه ام را برای تو شرح میدهم.⁷ پس از خبری که راجع به عدم دستگیری تو میشنوم با یک کیف و با یک دنیا خوشحالی به دیدن تو میآیم. تو روی تخت دراز کشیده ای و من جلوی تخت روی چهار پایه کوچولو نشسته ام و از پا تا سر تو را غرق در بوسه میکنم. تو میگویی باید اسم این چهار پایه را چهار پایه عشاق گذارد و به دیگران نیز تهیه آن را توصیه کرد. بالاخره سه روز آخری که با هم گذرانیدیم، که نشان دهنده این بود که تا چه حد حاضریم در اداره زندگی داخلی با هم تشریک مساعی کنیم؛ و صدها خاطره فراموش نشدنی دیگر.⁸

ایمان دارم که عشق و علاقه تو نسبت به من نه تنها کمتر از مال من نبود و بلکه بیشتر هم بود و همین امر مرا سوق میداد به این طرف که تو را روز به روز بیشتر دوست بدارم. تو از هر جهت پاک تر و بی آرایش تر بودی. تو فرشته ای بودی که من قدرت را آنچنان که باید نمیدانستم. من همه افراد خانواده را بشدت دوست داشتم ولی تو برایم مقام

⁷ سه نقطه چین بجای عبارت نیمه تمام بیموردی گذاشته شده که وکیلی خود در نامه چهارم آنرا تصحیح کرده است.
⁸ نقطه چین در اصل نامه است.

دیگری داشتی. عشق تو همیشه به من روح و نیرو داده است. از مدت دستگیریم نیز عشق تو از مهمترین عواملی بود که به من اجازه داد شرافت خود را حفظ کنم. من با ایمان به حزب و عشق آتشین تو و بدون دغدغه خاطر میمیرم. فقط تأسفم در اینست که نتوانستم بیشتر برای اجتماع مفید واقع شوم. مدت بس کوتاهی از عشق تو برخوردار شدم. بزرگ شدن پیروزمان را ندیدم. پس از خود سوز و گداز عجیبی برای تو و سایر افراد خانواده باقی میگذارم. عشق ما عشق تراز نوین، عشق متعلق به انسانهای تراز نوین است. عشق ما زنده و جاودان خواهد بود.

هنگامیکه گلوله ها بدنم را مشبک خواهد کرد چهرهء تابناک نجیب و ملکوتی تو در نظرم مجسم خواهد بود و به من روح خواهد بخشید.

تو این صفحات را که در آخرین روزهای زندگی نوشته ام بعنوان یادگار عشق ما در محلی محفوظ نگهدار و هر چند یکبار آن را از نو بخوان.

تو و پیروز عزیزمان را می پرستم و از سر تا پا عرق بوسه میکنم

33/8/10 جعفر تو

یقین دارم مبارزه را با شدت بیشتری ادامه خواهی داد، زیرا به عوامل محرکهء سابق عامل دیگری افزوده میشود: انتقام از قاتلین پرستندهء تو. نسبت به اشتباهات دیگران، بویژه مسئولین، و نقایص کار آشتی ناپذیر باش. مسئولیت را سرسری نگیر و با آن بازی نکن.

ما از صدر تا ذیل همهء مسئولیت را سرسری میگرفتیم. به سرنوشت افرادی که به سازمان اعتماد کرده اند توجه داشته باش زیرا سرنوشت آنها بستگی جدائی ناپذیری با سرنوشت نهضت دارد. باید برای تحمل فشارهای باز هم بیشتر در آینده آماده شد و سیستم قابل انعطافی بوجود آورد که فاجعهء ما تکرار نشود. در صورتی که پس از مدتی مبارزه دیدی رهبران و مسئولین بالا روش اصولی در مقابل انتقادات سالم ندارند و نمیخواهند خود را به هیچ عنوانی تصحیح کنند وبا گرفتاریهای داخلی نمی توانی مسئولیت خود را آنچنان که هست انجام دهی بدون تأمل از مسئولیت استعفا کن و مانند یک فرد

ساده به مبارزه ادامه بده تا در صورت تکرار فاجعه ای نظیر فاجعهء ما وجدانت آرام باشد که در بروز آن سهم موثر نداشته ای.

در حال اخیر اگر باز می بینی سازمان فقط ملعبه ای در دست چند نفر اصلاح ناپذیر است و دیر یا زود بنحو قابل تأسفی متلاشی خواهد شد از آن استعفا بده و در بیرون به حفظ خود و تبلیغات انفرادی ادامه بده، زیرا برای نهضت مفید فایدهء بیشتری خواهد بود. عاقبت کار ما میتواند برای تو از این نظر نتیجهء قابل توجهی داشته باشد. ما گلهای سر سبد ارتش هستیم که از بین میرویم. در اثر لاقیدی رهبران و اشتباهات. اکثر خودمان نیز مسئول هستیم، ولی مسئولیت لاقیدی ما نیز بعهدء رهبران است که ما را اشتباه تربیت کرده اند.

6 نفر از رفقا را که در اثر اغواء آزموده فرجام داده بودند صبح شنبه اعدام کردند: محبی، کلالی، بیاتی، مهدیان، کلهری، بهنیا. مهلت ما روز یکشنبه تمام میشود لذا صبح یکشنبه یا دوشنبه ما را اعدام خواهند کرد، ولی احتمال دارد زودتر هم بنمایند. ما را مجدداً زندانی انفرادی کرده اند و مانورهای میدهند تا مقاومت ما را در هم شکنند تا زودتر فرجام بخواهیم. انتظار مرگ را کشیدن کار مشکلی است. روحیهء چند نفر از ما خراب شده است ولی من به آنها روحیه میدهم و آنها را به مقاومت تا آخرین لحظه تشجیع میکنم. جریان شاهپور علیرضا⁹ نتیجهء عکس درکار ما داشته است. اگر دیدی اجازهء ملاقات نمیدهند نامه بفرست. من با فیلم تصویری خاطرات خوش گذشته خودم را سرگرم کرده ام.

می بوسمت

صبح 33/8/10 (دوشنبه)

⁹ در 11 آبان جنازهء متلاشی شدهء شاهپور علیرضا در ارتفاعات شمال لار پیدا شد. علت مرگ او سانحهء هوایی اعلام شد.

عالم با تو که گریه کند و گدازد
سایه تو بر سر من باشد و سایه
نست جهان **عالم** که گریه کند
و آواز او از آواز گدازد
گوش کن به گدازان که در دست
نست سوزان و گدازان که در دست
تقریبی از آتش است و آتش
و آتش هم. هر دو یک بر آتش
نست سوزان است. آتش را آتش
و آتش آتش آتش آتش
سازد آتش آتش آتش آتش
زبان آتش آتش آتش آتش
آتش آتش آتش آتش آتش
آتش آتش آتش آتش آتش
آتش آتش آتش آتش آتش
آتش آتش آتش آتش آتش

نامه چهارم

33/8/14

این فکر که در جریان دستگیری ما به احتمال زیاد خیانتی در کار بوده است در رفقا و حتی من بیشتر قوت می گیرد. عباسی در دو سال پیش به اغوای روزبه و متعاقب استعفای او از حزب استعفا داد. این دو نفر با رهبران نه تنها میانه خوبی نداشتند، بلکه آنها را دشمن هم داشتند. روزبه بسیار خودخواه و بجز خود هیچکس را در حزب قبول ندارد. در صورتی که ارزش واقعی او از مهندس محقق زاده کمتر است. عباسی دوستی روزبه را بر انجام مسائل حزبی مقدم می داشت. قبل از دستگیری ما، خبری رسیده بود مبنی بر اینکه فرمانداری عباسی را شکنجه می دهد تا او محل سکونت روزبه را لو بدهد. حال معلوم نیست که چرا او به عوض محل سکونت روزبه سازمان را لو داده است. روزبه علاقه عجیبی داشت که رهبری سازمان را به عهده بگیرد. با وجودی که دوسال از سازمان به دور بود، مجدداً چند ماه پس از 28 مرداد از طرف ک.م. به ما تحمیل شد. علیرغم مخالفت چند نفر از ما از جمله مخالفت جدی من.

پس از دستگیری عباسی، اسناد از دو خانه بیرون برده شده بود. باید از مختاری و محقق زاده پرسیده شود که به دستور چه کسی اسناد مجدداً دو سه روز پیش از دستگیری ما به دو منزل آورده شده است. سرهنگ جمشیدی می گوید سه چهار روز قبل از دستگیری ما خبری یکی از رفقای لشکر 2 زرهی داده بود که عباسی گفته است من عنقریب همه چیز را خواهم گفت. معلوم نیست چرا هیئت سه نفری به این گزارش ترتیب اثر نداده [است]. در هفته آخر سیامک در مرکز نبوده است، و حدس می زنم این گزارش را فقط روزبه دیده است. ما سه نفر دیگر اعضاء هیئت دبیران در این گونه امور در چند ماه اخیر دیگر مداخله نمی کردیم و مسئولیت آن به طور مستقیم متوجه هیئت سه نفری بود. عباسی می توانست با لو دادن یکی از ما خود را از شر شکنجه خلاص کند. معلوم نیست چرا همه ما را لو داده است. سه شبه شب ها روزبه به یکی از دو منزل می آمد عباسی از این جریان اطلاع کامل داشت. او ما را صبح

چهارشنبه لو داده است که دیگر خطری برای روزبه موجود نبود.

پس می بینی قرائنی موجود است که می توان حدس زد خیانتی در کار بوده است. همه جا ی [یک کلمه ناخوانا] را بگرد. یونسی می گوید 14 ماه پیش سرهنگ 2 پیری کارمند ذخایر ارتش اطلاعیه ای دیده که امشب دکتر کیانوری منزل سرهنگ مبشری می رود. اتفاقاً خانم او را در توپخانه می بیند و موضوع را به او می گوید. این خبر را می توان از خانم مبشری تحقیق کرد. در صورتی که درست باشد در خور اهمیت زیاد است زیرا جز چند نفر از مسئولین درجه 1 کسی از این رفت و آمد خبری نداشت.

رفقای ک.م. [کمیتهء مرکزی] و ک.ا. [کمیتهء اجرایی] درگرداب اغراض خصوصی و حسابگری ها غوطه ورنند. آنها منافع نهضت را اغلب زیر پا میگذارند و آنها تحت الشعاع منافع خصوصی مینمایند. این چیزی نیست که امروز در زندان بگویم. بارها از آنها انتقاد هم شد ولی گوش نکردند.

افسوس که فرصت نیست برای تو همه چیز را بنویسم. شاید تصور کنی از اینکه اعدام می شوم دلخور هستم. بهیچوجه. ولی هر وقت بفکر متلاشی شدن سازمانی، که ثمرهء کار صدها رفیق بود می افتم، سازمانی که سنگر محکم در قلب دشمن بود، سازمانی که اعضایش کم نظیر بودند. هر وقت بفکر پریشان شدن صدها خانواده میافتم جگرم آتش میگیرد. بارها انتقاد شدید کردیم که رهبری را تقویت کنید و راه حلهای مختلف نشان دادیم، ولی گفتند احتیاجی به آن نیست و رهبری حزب انجام میگیرد، و بهتر از این در این شرایط ممکن نیست. در یک جلسه بطور حدی پیشنهاد کردم کنترل از پائین برقرار شده و ک.م. برنامهء کار آینده و گزارش کار گذشتهء خود را بما بدهد. رفقای دیگر گرچه موافق بودند ولی دنبالش را نگرفتند و آذر¹⁰ این مطلب را با وجود تکرار نشنیده گرفت و جواب سر بالائی داد. حق این بود که همانوقت از مسئولیت استعفا می کردم، زیرا در پیش آمد فاجعهء ما، گرچه مسئولیت مستقیم نداشتم، ولی بهر ترتیب مسئولم. وقتی رفقا را در درون سلول ها شکنجه می دادند و صدای ناله شان بلند می شد، مثل این

¹⁰ نام مستعار دکتر جودت عضو هیئت اجراییه کمیتهء مرکزی حزب توده و رابط کمیتهء مرکزی.

بود که جگرم را خنجر می زنند. فقط این موقع معنی مسئولیت را فهمیدم که کار از کار گذشته بود. همین رفقا فردا که از جلوی سلولشان می گذشتم بوسه به من می فرستادند که خود برایم دردناک بود.

معنی مسئولیت را وقتی فهمیدم که حکم اعدام مسئول سادهء حوزه را برایم قرائت کردند. بمن گفتم که حسن فاجعهء ما در این بود که نام امثال عطارد¹¹ ها جاودان خواهد شد. این جملات را کسانی ادا می کنند که از فاجعهء ما درس عبرت نگرفته اند و هنوز مسئولیت را درک نکرده اند و سرنوشت نهضت را به بازیچه میگیرند. تو نمی دانی سازمان چه اعمال مفیدی انجام داده و چه کارهایی می توانست در آینده انجام دهد. سازمان ما دژ مستحکم حزب در قلب دشمن بود. مابطور متوسط سالی صد نفر را جلب می کردیم با توجه به اینکه تعداد افسران بیش از 8 هزار نفر نیست. می توانی تجسم کنی که چند سال دیگر سازمان چه قدرت عظیمی می شد و باری شما بازماندگان درس بگیرید. اگر می بینی ملعبه ای بیش نیستی بیرون بیا و به مبارزهء انفرادی ادامه بده تا وضع اصلاح بشود، چه در این صورت مفیدتر خواهی بود. زندگی را مفت مباح.

فکر می کنم اگر سازمان¹² ارتباطات جنبی خود را با حزب در رده های بخش و محل قطع کند و فقط در ردهء ک.ا. بافردی مثل زارع¹³ تماس داشته باشد، یعنی در حقیقت بصورت یک سازمان خیلی مستقل تری درآید و بر مبنای دیرکتیو های واصله از فدراسیون برنامه هائی برای توسعهء سازمان و بویژه تبلیغات خود بنماید و زارع اجازه ندهد، مداخلات بیجا در امور سازمان بعمل آید و سازمان زنان بصورت زائده حزب درآید، هم خطر کمتری شما را تهدید خواهد کرد و هم سریعتر پیش خواهید رفت. از فرمهای لگال [قانونی] استفادهء هر چه بیشتر بنمائید. در این شرایط که متشکل کردن و سازمان دادن برای ارضاء یک خواست معین اشکال دارد، و در عوض زمینه چینی برای بیدارکردن و آشنا کردن زنان به حقوق خود که قدم اول

¹¹ عطارد - سرگرد شهید

¹² مقصود سازمان زنان است.

¹³ نام مستعار اکبر شاندرمی، عضو کیته ی مرکزی.

مبارزه است کاملاً موجود است، کوشش خود را بیشتر در این راه بگذارید.

کمد را ببر منزل و از آن استفاده کن. ولی متوجه باش رمزش کشف شده است و برای گذاشتن کتاب و مجله خوبست. ضمناً رمز آن را همهء بازرسان و مأمورین نمی دانند. در دفاعیات خود طلب عفو نکرده ام.

اگر بعد از ما خواستند ترهاتی به نام ما قالب بزنند، باور نداشته باشید. فقط خط ما و نوار ضبط صوت می تواند مدرک بشمار رود. بقیه اش همه جعلی خواهد بود.

بیوگرافی مختصر من

سال شش وارد دبیرستان نظام شدم. در آخر سال شاگرد سوم شدم. شاگرد اول شاهپور علیرضا و شاگرد دوم شاهپور غلامرضا بود. در سال اول شاگرد اول و در سال دوم دانشکده شاگرد دوم رستهء پیاده شدم. در این سال حق مرا پایمال کردند. در سال 27 یک دورهء موتوری دیدم و شاگرد اول شدم. در فرانسه دورهء تکمیلی پیاده و آموزش کوهستانی را دیدم. ستاد ارتش دربارهء من بخشنامه ای صادر کرده است که در منزل است. از سال 26 مطالعات چپی را بدون اینکه کسی مرا تبلیغ کند، روی علاقه ای که به مطالعه داشتم، شروع کردم. در مهر 26 وارد سازمان شدم و با سمت مسئول اعضاء خوزستان به اهواز رفتم. تا شهریور 28 در خوزستان بودم. بعد به فرانسه آمدم. بعد از مراجعت بعنوان عضو هئیت دبیران انتخاب شدم، تا روز دستگیری. از فعالیتهای من در سالهای اخیر باخبری. آذر می داند که دموکراسی نوین ترجمهء من است. از 12 نفر سری ما همه جز محبی تا آخر به حزب وفادار ماندند. صحبتهای رفقا در دادگاه نباید ملاک قضاوت قرار گیرد. قبل از اینکه صدای گلوله قلب ما را ریش ریش کند صدای شعار دادن 6 نفر به گوشمان رسید.

مادر و پدر عزیز

توران و پیروز را بجای من دوست و گرامی بدارید. توران فرشته ایست قابل پرستش و احترام. از وسایل زندگی من هر چه او مایلست در اختیارش بگذارید. فرنچ و شلوارگاردین مرا برای پیروز لباس درست کنید. همه عکسهای مرا در اختیار

بگذارید. از عکسهائی که مشتری زیاد دارد ت. خواهد داد تا از روی آنها چاپ کنند.

مامان و پاپا را صمیمانه از طرف من ببوس، من آنها را قلباً و بدون هیچگونه ریا مثل مادر و پدر خود دوست داشتم. زحمات و محبت‌های آنها تا دم آخر در نظرم است. من در بازجویی خود پس از کسب اطلاع از کوپل منزل بلوریان،¹⁴ که دستگیر شده است، و باتوافق مختاری و محقق آدرس منزل یک رفیق غیر نظامی را، که تخلیه شده بود، داده ام. تو بدان، گفتن آدرس منزل تخلیه شده باعث لو رفتن رفیق شد، ولی در مقابل از زیان بزرگی جلوگیری کرد.

رونوشت برنامه واصله از ف. را برای حسین¹⁵ بفرست. نامه قبلی (12 صفحه) رسید؟ در آن این طور تصحیح کن. پس از خبری که راجع به عدم دستگیری تو می شنوم...¹⁶

آخرین مقاله ای که نوشتم مربوط به خودآموزی بود، که حسین نوشته بود چند روز دیگر در نشریه تعلیماتی چاپ می شود. اگر برای سبزواری¹⁷ پیغامی هست در ظرف امروز بفرست. شاید بتوانم به او بدهم. دیروز با او صحبت کردم.

می خواهم به من اطمینان بدهی که به خاطر لحظاتی که تو را ناراحت کرده ام مرا بخشیده ای و پس از من نیز درباره این موضوع هرگز فکر نخواهی کرد. احتمال دارد که بمناسبت عزاداری دربار¹⁸ اعدام یکی دو روز به تأخیر بیافتد. لذا حتماً تا آخرین لحظه ای که از مرگ ما اطمینان قطعی حاصل نکرده اید، به فعالیت خود ادامه دهید. اگر چه این احتمال خیلی ضعیف است. شنبه شب به هوای دادن پیراهن این جا بیا و خبر بده که چه شد.

¹⁴ نام مستعار مهندس غلوی، عضو هیئت اجرائیه کمیته مرکزی که دستگیر و اعدام شد.

¹⁵ نام مستعار دکتر نورالدین کیانوری، عضو هیئت اجرائیه کمیته مرکزی.

¹⁶ این تصحیح قبلاً در این چاپ صورت گرفته است.

¹⁷ عضو حزب توده و رابط چاپخانه مخفی، که در منزل کیوان دستگیر شد.

¹⁸ عزاداری دربار مربوط به سانحه هوایی منجر به فوت علیرضا، برادر شاه مخلوع بود.

33/8/15

مواد استنادی به همهء ما مادهء 2 قانون مجازات مجرمین علیه امنیت کشور، قسمت آخر مادهء 62 قانون مجازات عمومی و مادهء 67 همان قانون و مادهء 317 قانون دادرسی ارتش و مادهء 419 همین قانون بود. مادهء اخیر را دادگاه بدوی وارد ندانست.

در مورد مادهء 317، من اظهار کردم که فکر هیچ سوء قصدی علیه سلطنت در ما و نبوده بفرض و محال بودن، زمانی این ماده به ما می چسبد که بموجب مادهء 318 همین قانون و مادهء 2 قانون مجازات عمومی سوء قصد، یعنی عملیات مسلحانه بزعم آنها آغاز شده باشد. در مورد مادهء 62، قانون مجازات عمومی گفتم شما می گوئید ما درصمیمیت افسران و افراد نسبت به کشور خلل وارد کردیم، ولی دلیلی در دست ندارید. ضمناً اگر بفرض تبلیغات اشتراکی هم کرده باشیم به مادهء 1 مقدمین می چسبد. اگر می گوئید علیه شاه و سران ارتش تبلیغ کرده ایم که حساب اشخاص را نمی توان با حساب کشور یکی دانست. اگر منظور مقام معینی است، مقتضی است مرا هم بموجب مواد قانون مطبوعات مجازات کنند. مادهء 1 مقدمین را هم رد کردم. به این ترتیب که رای دیوان عالی کشور را دلیل آوردم که رویهء حزب را اشتراکی نمی داند. در مورد تبلیغات علیه شاه، گفتم حساب شاه را از سلطنت باید جدا دانست، و مخالفت با شاه بمعنی مخالفت با سلطنت محسوب نمی شود. این خلاصهء دفاع قانونی من بود. تا روز آخر کاغذ و قلم برای تهیهء دفاع ندادند. هیچ نوع مدرکی در اختیار ما نگذاشتند. در دادگاه بدوی وکلای مدافع تسخیری ما فقط چند دقیقه با ما صحبت کردند (قبل از تشکیل جلسهء دادگاه). در دادگاه تجدید نظر فقط در هنگام تشکیل جلسه آنها را دیدیم. پس از تعیین وکیل مدافع حق داریم که در معیت آنها 5 تا 10 روز پرونده را مطالعه کنیم. این اجازه را ندادند و مهلت حداقل 5 روز را نیز رعایت نکردند. وکلا جز یک یا دو نفر فاقد هر گونه اطلاعات قضایی بودند و گاهی رسماً تلویحاً علیه ما صحبت می کردند. دادگاه را سزای کردند تا ما حرف واقعی خود را بگوش کسی نرسانیم. آزموده، گذشته از اینها، از تریبون دادگاه بما اتهامات بی ناموس، لامذهب، جاسوس، بی شرف و خائن پیشه را داد که همه را رد کردیم. آزموده¹⁹ رسماً در پایان جلسهء تجدید نظر با قضات صحبت کرد و مطالب را به آنها دیکته می کرد. با وجودی که سرتیپ کیهانخدیو²⁰ را به عنوان باز پرس تعیین کرده بودند، آزموده شخصاً از مسئولین درجهء 1 بازپرسی می کرد، کتک می زد، و رکیک ترین فحش ها را می داد. در آن شب یک افسر به نام کشواد را [در ...] موی اسب کرده اند تا اعتراف نماید. پس از صدور حکم اعدام، آزموده افسران را

¹⁹ دادستان ارتش بعد از 28 مرداد و دادستان دادگاه مصدق.

²⁰ بازپرس دادستانی ارتش.

اغوا می کرد که بلافاصله فرجام بدهند و می خواست سرهنگ جلالی را که نمی خواست بلافاصله فرجام بدهد کتک بزند. اینها باید منعکس شود تا مردم مطلع شوند. به خانم سرهنگ افشاربکشلو بگو که او تا آخرین لحظه به حزب و عشق او وفادار بوده است و تربیت بچه ها را از او انتظار دارد و امید سعادت مندی او را دارد. راجع به حقوق بازنشستگی از پدرم بپرس و به خانم افشار بگو. ساعت 16 همگی فرجام دادیم. روحیه ما خوب است و امروز به تنها چیزی که فکر نمی کنم مرگ است. لذت ملاقات دیروز در تمام مدت روز از نظرم محو نمی شود. چهرهء ملکوتی تو پیوسته جلوی نظرم است. پیروز مرتباً در نظرم جلوه گر می شود که می خورد و با پاهایش بازی می کند. فکر می کنم که عشق تو چه احساسات عجیب و چه نیرویی در من ایجاد کرده است. به احتمال زیاد فردا صبح و به احتمال کم پس فردا صبح ما را اعدام خواهند کرد.

تو و پیروز را غرق بوسه می کنم. در فکر تندرستی و آزادی خود باش.²¹

33/8/15

²¹ دستهء سوم اعدام شدگان، 5 نفر: سرهنگ محمد جلالی - سرهنگ 2 کاظم جمشیدی - سرهنگ 2 امیر افشار بکشلو، سرگرد جعفر وکیلی - ستوان یکم محمد باقر واله.

[نامه به نورالدین کیانوری]

33/8/15

حسین عزیز،

من درواپسین روز زندگی خود این نامه را از طرف شهیدان خطاب به رفقای ک.م.م. مینویسم. رفقا تا آخرین دم به حزب و شما وفادار ماندند. ما از مرگ به جهتی اندوهناک و به جهتی خوشحالیم. اندوهناکیم که چرا نشد بیشتر به حال حزب مفید باشیم. خوشحالیم از اینکه مرگ پر افتخاری نصیبمان شده است. گفته های رفقا در دادگاه ملاک قضاوت شما درباره آنها واقع نشود. آنها نظر حزب را دایر بر اینکه پس از دستگیری اظهار تنفر کنند، بد تعبیر کردند. بهر حال 6 نفری که هفته قبل اعدام شدند دارای روحیه خوبی بودند و پیش از اینکه صفیر دلخراش گلوله هائی که بدن آنها را مشبک می کرد بگوش ما برسد، صدای شعار های آنها ما را تکان داد و بهیجان آورد.

خاطره شهیدان را گرامی بدارید. خانواده های داغدار آنها را دلداری دهید. حتی المقدور از پریشانی خانواده آنها جلوگیری کنید.

نکات زیر را به عنوان وصایای ما تلقی کنید: فاشیسم را بشناسید و حزب را برای تحمل ضربات سخت تر آماده کنید و پیش بینی های لازم را بنمائید. با جاسوسان و خیانتکاران در درون حزب به شدت مبارزه کنید، و این را از مهمترین وظایف خود بشمارید. در انتخاب کادر ها دقت و باز هم دقت کنید. کنترل و بویژه کنترل از پائین را تشویق نمائید و به آن میدان دهید. رهبری را به هر نحوی که می دانید تقویت کنید. هر گونه اغراض و منافع خصوصی را تحت الشعاع منافع حزب قرار دهید. در این مورد سرمشق و نمونه زنده باشید. گزارش کار گذشته و برنامه کار آینده را به هر نحوه مقتضی است مرتباً در اختیار ارگانهای پائین بگذارید و از آنها بخواهید که بحث و انتقاد کنند. در بالا بردن سطح تعلیمات خود و رفقا جدیت نمائید. رهبری دسته جمعی را در حزب رواج و توسعه دهید. یکبار دیگر تکرار می کنم فاشیسم را بیش و

باز هم بیشتر بشناسید و حزب را برای مبارزه در شرایط
فاشیستی آماده کنید.

ما فردا مردانه به میدان خواهیم رفت و با اطمینان کامل
به پیروزی نهائی شما جان خواهیم سپرد. از طرف همهء شهیدان
دستتان را صمیمانه و گرم می فشارم و رویتان را می بوسم.
موفق باشید

33/8/15

— نامه مومنی به خانم توران میر هادی

بانوی گرامی توران میرهادی پس از عرض سلام چند ماه دیگر، و در چشم برهم زدنی سالروز تیرباران سرگرد وکیلی فرا میرسد. می بخشید اینطور بی مقدمه و شتابان اشاره به موضوع میکنم. نمیدانم با گذشت اینهمه زمان با آنهمه حوادث هنوز مرا و پیشنهاد مرا در یک مهمانی کوچک خودمانی بیاد می آورید که از شما خواهش کردم در چاپ بعدی نامه های او مطالب حذف شده را هم بیاورید؟ شما با قبول این پیشنهاد از من خواستید که این مطالب را طی نامه ای از شما تقاضا کنم و من چنین کردم. با تأسف بسیار شما، شاید بر اثر اصرار پیروز، و یا ملاحظات دیگر از انجام قول خودتان پشیمان شدید.

اینک در آستانه چهلمین سالروز تیرباران این انسان شریف و نمونه بار دیگر خواهم را تکرار میکنم. تصور نمیکنم هیچ دلیل قانع کننده ای برای دستکاری در دستخط مردی که در آستانه مرگ از سر صدق و درد احساس خود را به قلم آورده وجود داشته باشد، بخصوص که اینک او و محتویات نامه های او به تاریخ پیوسته است. من خود به بعضی داوری های او باور ندارم، ولی فکر نمیکنم کسی از روی یک نوشته دستکاری شده درباره صاحب نوشته بتواند بدرستی داوری کند.

بسیار ممنون و خوشحال خواهم شد اگر ضمن کوشش برای چاپ بموقع متن کامل وصیت نامه آن رفیق عزیز از دست رفته نسخه ای هم از آنها را برای من بفرستید (اگر ممکن باشد همراه با یک عکس) شاید بتوانم در بعضی مطبوعات اینجا یادی بسزا از او و یاران و همراهان او بکنم.

با سلامی دوباره

سه شنبه 24 خرداد 1373